

صور خیال در شعر «متنبی»

فیروز جریچی^۱، علی اکبر محسنی^۲

۱ - استاد گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران
۲ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه تربیت مدرس

چکیده

در این حقیقت تردیدی نیست که بحث از صور خیال در شعر، آن هم در شعر شاعر بزرگی چون متنبی هم مهم است و هم دشوار؛ مهم است چون خیال، جانمایه شعر است؛ دشوار است چون کشف و استخراج تصاویر شاعران، مستلزم ممارست و نیز ذوق و نکته‌سنجی در مباحث علوم بلاغت و فنون بیان می‌باشد. بنابراین ورود به چنین مباحثی بی‌گمان پرلغزش و خطرناک است.

با توجه به اهمیت موضوع، در این مقاله مباحث مهمی - که پیوستگی معنایی با هم دارند - مورد بررسی قرار گرفته‌اند؛ از جمله، معنای لغوی خیال از روی منابع قدیم و جدید عرب و فارسی؛ دیگر آن که به مضامین مختلف و متعدد واژه خیال در شعر پاره‌ای از شاعران کهن عرب با شواهد شعری، اشاره شده است. آنگاه توضیح و تحلیل مختصری درباره علم بیان و مباحث مهم و محوری آن، چون تشبیه و استعاره و فواید آن دو از روی منابع قدیم و جدید عربی و همچنین ادیبان و منتقدان اروپایی، داده شده است، تا در رهگذر آن به ارزش و اهمیت بنیادین تشبیهات و استعاره‌های شگفتی که در جای جای دیوان متنبی نمود و تجلی دارد راه بجوییم و در نتیجه به درک منزلت و جایگاه والای هنری و ادبی وی نایل شویم.

در مجموع، کوشش شده است تا تنها پاره‌ای از تصاویر سمبولیک و نمادین شعر متنبی، یعنی آب و آفتاب (بحر و شمس)، آن هم در خلال برخی از مدایح وی،



مورد تحلیل بیانی قرار گیرند تا تازکیها، خلاقیتها و نوآوریهای شگفت و منحصر به فرد او در پرتو همین چند تصویر نمادین نمایانده شود.

کلید واژه‌ها: صور خیال، منتبّی.

۱. مقدمه

به عقیده منتقدان و سخن‌شناسان ادب عربی، خیال، روح و جانمایه هر پدیده ادبی، به ویژه شعر است و اصولاً هر پدیده ادبی، ارتباطی تنگاتنگ با خیال و تصاویر شاعرانه دارد؛ به همین دلیل بحث از عنصر خیال در شعر، بحث از گوهر و ذات شعر است؛ در حقیقت، شعر فاقد خیال، شعری بی‌جان و مرده و فسرده خواهد بود.

یکی از علل و عوامل اصلی ماندگاری شعر و هر پدیده ادبی در زمان، به قوت و قدرت خیال و نوع نگرش خیال‌انگیز شاعر نسبت به پدیده‌ها بر می‌گردد؛ بنابراین رمز جاودانگی هر شاعر برجسته در تصاویر فنی و صور خیال شگفت‌انگیزی است که آفریده و نقش می‌زند.

با این همه، بیشتر منتقدان ادبی به ویژه منتقدان پیشین عرب به دلیل توجه بیش از اندازه به صورت و ساختار بیرونی شعر - و نه درونمایه آن - در ارزیابی و نقد آثار شاعران بزرگی چون منتبّی به کژراهه رفته و در درک ابعاد پیچیده و رمزآلود شخصیت هنری، ادبی و حتی اعتقادی و سیاسی وی بازمانده‌اند؛ زیرا عدم توجه به خلاقیت‌های وی در عرصه صور خیال و تصاویر شاعرانه، از وی تصویری ناقص، یک‌بعدی و سطحی ترسیم کرده است. بی‌تردید، منتبّی شاعر بزرگ و برجسته‌ای است؛ چون تصاویر خیال‌انگیز او بسیار متنوع، رنگارنگ و برانگیزاننده‌اند؛ از همین روی، پس از هزار سال همچنان کانون توجه منتقدان و سخن‌شناسان عرب و حتی جهان بوده و اشعار او پس از گذشت سالیان دراز، هنوز هم از طراوت و تازگی شگفت‌انگیزی برخوردار است.

نگارنده به دلیل تنگی مجال مقاله، به جای بررسی و تحلیل و کشف همه تصاویر هنری و ابتکاری منتبّی در سراسر دیوان او، ناگزیر تنها به تحلیل بیانی و بلاغی دو نماد مهم و در عین حال شگفت وی، یعنی آب و آفتاب (یا بحر و شمس) از شعر او بسنده کرده است و با ذکر نمونه‌هایی از دیوان وی، بخشی از خلاقیت‌های بیانی و ابتکارهای شاعرانه منحصر به فرد وی را آشکار ساخته تا در پرتو آن بتوان به درون بخشی از اسرار شخصیت اعتقادی، سیاسی و اخلاقی او راه یافت.



شایان توجه است که در این مقاله علاوه بر تحلیل مداخل متنبی، مباحث مهم و در عین حال به هم پیوسته‌ای که نسبت مستقیم با تحلیل تصاویر شاعرانه متنبی دارد، مورد بررسی قرار گرفته است؛ از جمله، تعریف واژه خیال و مضامین مختلف خیال در شعر پیاره‌ای از شاعران عرب، معنا و کاربرد «صورت» و تعریف «علم بیان» و غایت و نسبت آن با فنون مهمی چون تشبیه، استعاره و...

۲. تعریف خیال

ابن منظور در ذیل ماده خیال چنین آورده است: «خیال و خیاله، شبه و تصویری است که در خواب یا بیداری در ذهن انسان حاصل می‌شود» [۱]. جابر عصفور بر آن است که: «خیال و تخیل شخص و خیال هر چیزی، آن چیزی است که آن را چون سایه می‌بینی و چه بسا چیزی همچون سایه و شبه از ذهن انسان عبور کند که به آن خیال گویند» [۲]. شفیعی کدکنی به نقل از تهانوی می‌نویسد: «خیال به فتح و کسر، به معنی پندار و شخص و صورتی که در خواب دیده شود و یا در بیداری تخیل کرده شود» [۳]. زمخشری بر آن است که: «تصویر حاصل در آینه را خیال گویند» [۴].

بنا بر تعاریف یادشده، خیال عبارت است از تصاویری که ذهن، توسط حواس پنجگانه از امور بیرونی پس از غایب شدن اصل آن امور انتزاع می‌کند.

۳. مضامین طیف و خیال در شعر کهن عرب

خیال و طیف در شعر عرب «بر مدلولها و مفاهیم مختلف و در عین حال مرتبط و نزدیک به هم به کار رفته است» [۵]. خیال در شعر عربی، گاه بیانگر دیداری الهام‌بخش و لذت‌آفرین می‌باشد؛ کعب بن زهیر گفته است:

أَتَى أُمَّ بَكِ الْخِيَالُ يَطِيفُ مَطَافُهُ، لَكِ ذِكْرَةٌ وَ شُعُوفُ [۵]

ترجمه: از کجا خیالی زودگذر بر تو نازل شده است؟ گذر آن خیال موجب شادمانی و تداعی خاطره‌ها در تو گردید.

گاه خیال به معنی دیدار محبوب در رؤیاهای شبانه آمده است که موجب زدوده شدن و ربودن خواب شاعر است. مرقش اکبر می‌گوید:

سَرَى لَيْلًا خِيَالًا مِنْ سُلَيْمِي فَارَقَنِي وَ اصْحَابِي هُجُودًا [۶]



ترجمه: شب هنگام خیال محبوب به ذهنم آمد؛ پس خوابم را ریود؛ در حالی که دوستان همه در خواب بودند. و طَرَفَةً گفته است:

طَافَ وَالرَّكْبُ بِصَحْرَاءِ يُسْرٍ [۷]
أَرَقَّ الْعَيْنَ خِيَالٌ لَمْ يَفِرَّ

ترجمه: خیالی ناپایدار و زودگذر خوابم را ریود؛ در آن هنگام که کاروانان در بیابان «یُسْر» راه می‌سپردند. گاهی خیال، بیانگر یادآوری و تکرار خاطره‌های گذشته و به معنی نوعی تذکر حوادث پیشین در زندگی شاعر است. ابوتمام گفته است:

بِالذِّكْرِ زُرْتُ طَيْفَ الْخِيَالِ [۸]
نَمْ فَمَا زَارَكَ الْخِيَالُ وَلَكِنَّكَ

ترجمه: آرام بخواب! خیال، تو را زیارت نکرده است؛ بلکه تو با یادآوری گذشته‌ها گذر ناپایدار خیال را دیدار نمودی. عمروبن معدیکرب نیز چنین سروده است:

خِيَالٌ هَاجَ لِلْقَلْبِ إِذْكَارًا
و شَامَاتِ الْمَرَايِعِ وَالذِّيَارِ [۹]
أَمِنَ لَيْلِي 'تَسْرِي' بَعْدَ هَذَا
يُذَكِّرُنِ الشَّبَابَ وَ أُمَّ عَمْرٍو

ترجمه: آیا خیالی از لیلی بود که شب‌هنگام پس از آرامش به ذهن آمد و یاد خاطره‌ها را در دلم برافروخت؟ خیالی که جوانی و ام عمرو را همراه با آثار برجای‌ماندهٔ بهارگاه یار و خانه‌های پرماجرایی آنرا به یادم می‌آورد.

خیال، گاهی ضمن آنکه روشنگر نوعی تذکار محبوب است، با حالتی از غم و اندوه شاعر نیز توأم است؛ نُصِيبُ می‌گوید:

طَيفِ بَكَ الْأَحْزَانُ حَتَّى كَأَنَّمَا
لَهَا عِنْدَ تَذْكَارِ الْأَحْيَةِ مَوْعِدٌ [۱۰]

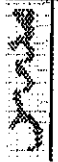
ترجمه: غمها و اندوهها به دیدن تو (شاعر) آمدند؛ هرگاه که یاد یاران، به ذهن خطور کند، با غمها و حزنها همراه است.

ذکر این نکته لازم است که مدلولهای واژهٔ خیال در شعر عرب، بسیار متنوع‌تر و فراتر از چند نمونهٔ یادشده است؛ اما پرداختن به آنها از حوصلهٔ این مقاله بیرون است.

۴. صورت چیست؟

در پایان این بحث، توضیحی مختصر دربارهٔ واژهٔ صور، بی‌فایده نخواهد بود. صور از نظر صرفی، جمع «صورت» است؛ یعنی، تصویر و در اصطلاح عبارت است از اینکه انسان یا ادیب و هنرمند تجارب شخصی و عواطف گوناگون خود را در قالبی زیبا و شگفت‌انگیز و با تعبیری جذاب و هنرمندانه عرضه کند و این کار تنها از عهدهٔ کسانی بر می‌آید که دارای قوهٔ خیال خلاق، موهبتی خدایی، ذهنی کاشف، اندیشه‌ای نافذ، روحی لطیف و احساساتی پاک

باشند.



بنابراین، آنچنانکه گفته‌اند: «تصویرگری جبران قصور زبان و پیچیدگی تجربه و محصول نیروی بیان است و کیفیتی است در جمله که موجب استحکام و روشنی و زیبایی و شکوه آن می‌شود» [۹]. بدیهی است که فراخترین عرصه تجلی صور خیال، علم بیان و مباحث مهم آن یعنی تشبیه، مجاز، استعاره و کنایه است؛ زیرا خیال و تصاویر خیالی، روح و جوهره اصلی علم بیان تلقی می‌شود.

۵. علم بیان؛ بستر خیال

آن چنان که در بحث خیال ذکر شد، عنصر خیال بر تمام عرصه‌های زندگی انسان و مخصوصاً زندگی فکری و ادبی و هنری ادیبان و هنرمندان و شاعران سلطه و سیطره دارد و عرصه‌ای نیست که از حضور و ظهور این نیروی شگفت‌انگیز و افسونگر، تهی باشد؛ مثنوی در علم بیان و مباحث مهم آن (تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه) و به ویژه تشبیه و استعاره نمودی پویا، پررنگ و گسترده دارد؛ بیهوده نیست که گفته‌اند: «علم بیان، علم رمزگشایی سخن ادبی و علم شناخت هنر و ارزشهای ادبی است» [۱۰].

در تعریف آن نیز گفته‌اند که علم بیان عبارت است از: «عرضه معنی و مطلبی واحد، در اشکال و قالبهای مختلف، از نظر گویایی و روشنی، یا استتار و خفا» [۱۱]. بدیهی است که اختلاف آن طرق «باید مبتنی بر تخیل باشد» [۱۰] و هدف اصلی علم بیان آن است که «اندیشه را با انگیزه درآمیزد» [۱۲] و موضوع آن نیز «صورت‌های متفاوت و متمایز خیال است» [۹].

منتهی از آنجا که در میان مباحث چهارگانه بیان (تشبیه، استعاره، مجاز و کنایه) استعاره و تشبیه، از شهرت و توجه بیشتری برخوردارند و در ذهن، متبادرتر و بر زبان جاری‌تر و ساری‌ترند، تنها به ذکر فواید تشبیه و استعاره که مهمترین ابزار تصویرپردازی ادبی‌اند، به اجمال بسنده می‌کنیم؛ زیرا به واسطه این دو فن (تشبیه و استعاره) است که به تعبیر دکتر شمیسا به «شهر رؤیایی و مخیل هنرمند و اثر ادبی» [۱۰] و در نتیجه، شاعری چون مثنوی راه می‌بریم.

۶. تشبیه و فواید آن

تشبیه در لغت به معنای تمثیل و همانند کردن چیزی به چیز دیگر است و در اصطلاح «ایجاد پیوند میان دو امر یا بیشتر در یک یا چند صفت با ادات مخصوص و به منظور تحقق غرضی که در ذهن متکلم، شکل گرفته است» [۱۱] مانند: «وَجْهٌ كَالْبَدْرِ فِي الْأَشْرَاقِ». فواید تشبیه؛ اما مهمترین فواید تشبیه را می‌توان چنین خلاصه کرد:





الف) وضوح و برجستگی معنی: تشبیه، معنای سخن را می‌افزاید و آن را برجسته می‌سازد» [۱۳].

ب) مبالغه، ایجاز و تأکید: با تشبیه می‌توان معنای زیادی را با عباراتی کوتاه ارائه نمود؛ «تشبیه سه صفت را با هم جمع می‌کند؛ مبالغه، وضوح و ایجاز» [۱۴].

ج) ایجاد ائتلاف میان دو یا چند پدیده متضاد و یا مختلف [۱۵]؛ مثل، قد او چون سرو ایستا روی او چون گل سرخ است.

د) انتقال احساسها: «زیرا تشبیه، تجارب شخصی و عواطف ادیبان را به مخاطبان منتقل می‌کند و به این طریق ما را از لذتها و تجربه‌های ارزشمند ادیبان بهره‌مند می‌سازد» [۱۶].

ه) محسوس و قابل فهم کردن معقولات: «بسیاری از امور عقلی و معنوی را می‌توان به طریق تشبیه برای مخاطبان قابل فهم ساخت» [۱۲]؛ مانند بسیاری از آیات قرآن.

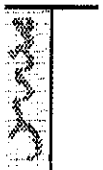
۷. استعاره

از نظر لغوی از باب استفعال و معنی آن چیزی را عاریه خواستن است و در اصطلاح عبارت است از: «استعمال لفظ در غیر معنای اصلی به علاقه مشابَهت و قرینه‌ای که مانع از اراده معنای اصلی بشود» [۸]؛ زیرا استعاره، مجاز لغوی است (استعمال کلمه در غیر معنای اصلی با علاقه مشابَهت) مانند: «رَأَيْتُ أُسْدًا أَيْرُمِي» مرد شجاعی را دیدم که تیراندازی می‌کرد؛ «یرمی» قرینه و اسد، مشبَه‌به است و به دیگر سخن «استعاره، تبدیل هنرمندانه یک جمله تشبیهی به یک کلمه است» [۱۵]. به طور خلاصه، استعاره، تشبیهی است که در این کلمه فشرده شده است و این فشردگی و یکسانی (به جای همسانی در تشبیه) و اتحاد میان مشبه و مشبه‌به می‌شود؛ مانند این جمله که: دریایی در کلاس دیدم.

۸. فواید استعاره

الف) ایضاح و روشنگری: به همین دلیل گفته‌اند که: «استعاره طبیعت را آشکار می‌کند» [۱۵]؛ یا به عبارت دیگر استعاره، معانی پوشیده و خفیه را آشکار می‌کند.

ب) تجسیم: یعنی «معقولات را به صورت محسوس درآوردن و ملموس جلوه دادن» [۱۶]. مانند: تعبیر از دین اسلام به «صراط مستقیم» در آیه «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» و چنگالهای مرگ یا دست روزگار.



ج) تشخیص: یعنی حیات و حرکت بخشیدن و دمیدن روح به جامدات؛ مانند گلها زاده می‌شوند و زمین جوان می‌شود. از این رو نیکو گفته‌اند که: «استعاره، ابزاری برای برکشیدن کلمات تا حد موجودات زنده فراهم می‌کند» [۱۶].

د) گسترش جهان واژگان و دنیای معنی: بدین معنی که اطلاق نامهای جدیدی به پدیده‌ها از طریق استعاره «موجب تنوع و تعدد و گسترش حوزه استعمال زبان می‌گردد» [۱۶]. به طور خلاصه، استعاره مشتمل بر فوایدی همچون روشنی بخشیدن به جمله ایجاز و مختصر کردن کلام و برجسته و بزرگ کردن زیباییها و زشتیهاست.

ه) ایجاد ائتلاف: «یکی از مهم‌ترین کارکردهای استعاره ایجاد پیوند و تجانس، میان پدیده‌های نامتجانس و حتی متضاد است» [۱۶]؛ به بخیلی می‌گوییم: حاتم آمد!

۹. ویژگیهای عمومی مداخل متنبی

شایان ذکر است که متنبی در همه ابواب معروف شعر عرب از قبیل مدح و رثاء، وصف و هجاء، فخر و غزل، شعر گفته است و در همه این قالبها آثار نو و شگفت‌انگیز بسیاری آفریده است؛ ولی مهارت و تبحر او، هم از نظر کمی و هم از لحاظ کیفی در مدح تجلی کرده است.

۱. مهم‌ترین معانی و مضامین مداخل متنبی عبارتند از: کرم، شجاعت، برتری عقل، دوراندیشی، ستایش دوستان، هیبت، قدرت مردانگی، جسارت، خشم و غضب، وسعت آگاهی، عدالت و غلبه بر دشمنان اسلام و عرب؛

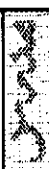
۲. مداخل متنبی اغلب با مضامین حکمی، اخلاقی و اجتماعی که نتیجه تأملات وی در احوال مردم و زندگی است، همراه است؛

۳. مداخل متنبی، غالباً با روحی حماسی و فضایی رزمی توأمند؛ یعنی، توفنده و برانگیزاننده؛

۴. مداخل متنبی، گاهی عامد و گاه خاص؛ یعنی، مدوح وی شخصیتی آرمانی است و نه فرد خاصی؛

۵. مداخل متنبی، گاه (و بیشتر در مورد کافور) چندپهلوی و تأویل‌پذیرند؛ یعنی، مداخل او گاه صورت مدح دارند ولی در اصل، مفید هجوند؛

۶. در مداخل وی انواع صور خیال به ویژه استعاره، تشبیه و انواع آنها، مجاز عقلی و کنایه با تازگی و طراوت خاصی نمود دارند؛ وی در شخصیت بخشیدن به اشیا و انسان‌واره کردن آنها مهارتی شگفت دارد؛





۷. مدایح او از انواع صنایع بدیعی و به ویژه طباق و مبالغه، آکنده است و همین موجب استحکام آنها شده است؛
۸. تصاویر شاعرانه وی گاهی جنبه نمادین و رمزی دارد که ذیلاً برای چند نمونه محدود از تصاویر مرموز و سمبولیک وی - که در عین حال، حاوی فنون بیانی دیگری نیز هستند - مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱۰. تصویر ماه و آفتاب در مدایح متنبی و تحلیل بیانی آن دو

در مدایح متنبی، آفتاب نقش مهم و جایگاه بلندی دارد و شاید کمتر کسی چون متنبی توانسته است در شعر عرب، آفتاب را سمبولیک و با مضامین عالی انسانی به کار برده باشد. بدیهی است که از ویژگیهای مهم آفتاب، روشنی‌بخشی، آشکار ساختن اسرار و بی‌پرده گفتن و همه‌جوش بودن و نیز یکسان بخشیدن نور و حرارت خود به همه و ارتفاع بلند اوست. متنبی مهمترین اوصافی که در تصاویر خود برای ممدوحانش ذکر می‌کند، آفتاب‌گونه بودن است؛ البته آفتاب متنبی با آفتاب دیگر شاعران کاملاً متفاوت است؛ هم از نظر پرتوافشانی، هم از لحاظ عادلانه تابیدن و هم از جهت یکسان بخشیدن نور و نعمت.

كَالشَّمْسِ فِي كَيْدِ السَّمَاءِ وَضَوْعُهَا يَغْشَى الْبِلَادَ مَشَارِقًا وَمَغَارِبًا

ترجمه: او چون آفتاب آسمان است که پرتو نورش همه عالم (شرق و غرب) را فرا گرفته است.

مَنْ كَانَ فَوْقَ حُلِّ الشَّمْسِ مَوْضِعُهُ فَلَيْسَ يَرْفَعُهُ شَيْءٌ وَلَا يَضَعُهُ

ترجمه: هر کسی که جایگاهش، جایگاه (بلندی) چون خورشید باشد، نه چیزی بر رفعت او می‌افزاید و نه از رفعت و عظمت او می‌کاهد.

كَالْبَدْرِ مِنْ حَيْثُ انْتَفَتْ رَأْيُهُ يَهْدِي إِلَى عَيْنَيْكَ نَوْرًا ثَابِتًا

او چون ماه تابان است؛ در هر کجا که به آن بنگری نور رخشان خود را به تو می‌تاباند.

أَحْيِكَ يَا شَمْسَ الزَّمَانِ وَبَدْرَهُ وَإِنْ لَأَمْتِي فَيْكَ السُّهَاءُ وَالْفَرَايِدُ

ترجمه: ای آفتاب درخشان و ماه رخشان دوران، تو را دوست می‌دارم، هرچند ستارگان کم‌سو و کم‌فروغ (شخصیتهای کوچک) مرا در این عشق ملامت کنند.

كَالشَّمْسِ لَا تَبْتَغِي بِمَا صَنَعْتُ مَنَعَةً عِنْدَهُمْ وَلَا جَاهًا

ترجمه: او چونان آفتاب، در برابر نور و نعمتی که می‌بخشد، نه طمع سودی دارد، و نه چشمداشت مقامی.



فَلَيْسَ لِشَّمْسٍ مُدْأَنْرَتَ اِنَارَةٍ وَ لَيْسَ لِيَدْرِ مَا تَمَمَّتْ مَمَامٌ

ترجمه: هرگاه نور پرفروغ و عظمت او جلوه کند، نه جلوه فروغ آفتاب ماند و نه درخشش تابناک ماه جلوه کند.

وَ لِأَنْجَاوِرِهَا شَمْسٌ إِذَا أَشْرَقَتْ إِلَّا وَ مِنْهُ لَهَا إِذْنٌ بِتَغْرِيبِ

ترجمه: خورشید آن زمان که بر دیار وی بتابد، جز به فرمان او از آن دیار نگذرد و به غروب نگراید.

تَكَسَّبُ الشَّمْسُ مِنْكَ التَّوَرَ طَالِعَةً كَمَا تَكَسَّبُ مِنْهَا نَوْرَهُ الْقَمَرُ

ترجمه: آفتاب هم نور خود را از تو می‌گیرد؛ همچنانکه ماه فروغ خویش را از آفتاب.

يَفْضَحُ الشَّمْسُ كُلَّمَا ذَرَّتِ الشَّمْسُ بِشَمْسٍ مُبِيرَةٍ سَوَاءٍ

ترجمه: هرگاه آن آفتاب طلوع کند در اثر شدت درخشندگی اش، نور آفتاب را رسوا کند.

الشَّمْسُ مِنْ حُسَادِهِ وَ النَّصْرُ مِنْ قُرْنَانِهِ وَ السَّيْفُ مِنْ أَسْمَائِهِ

ترجمه: آفتاب هم بر فروغ او رشک می‌برد؛ پیروزی در نبرد، رقیق شفیق اوست و شمشیر نیز همنام او. با اندکی تأمل در ابیات یادشده می‌توان به نتایج زیر دست یافت:

نخست آنکه، کمتر کسی از متقدمین و نیز از معاصران متنبی توانسته است به اندازه او در تصاویر شاعرانه خویش واژه «آفتاب» را هم از نظر گستره استعمال (کمی) و هم به لحاظ تنوع معانی و اوصاف به کار ببرد.

دوم آنکه، هر چند این مدایح را ظاهراً دربارهٔ ممدوحان خاصی (سیف الدوله و...) سروده است ولی با تأمل در اوصافی که برای آفتاب (ممدوح) بر می‌شمارد، به نظر می‌رسد که آفتاب را نه مشبهه به برای یک ممدوح خاص، بلکه از آن یک نماد انسانی فرازمانی و آرمانی اراده می‌کند، که اجمالاً بدانها اشاره می‌شود:

- جایگاه او بالاتر از آفتاب آسمان است: «فَوْقَ مَحَلِّ الشَّمْسِ»؛

- در دل و قلب آسمان قرار دارد: «فِي كَيْدِ السَّمَاءِ» و در این حالت آفتاب از یک سو نورش به کمال تابش و حرارت خود می‌رسد و از سوی دیگر جاهای بیشتری را زیر سیطرهٔ نور و روشنی خود می‌گیرد؛

- این آفتاب، بی آنکه بخواهند به صورت خودجوش نورش را به مردم هدیه می‌کند: «يَهْدِي إِلَيَّ عَيْنَيْكَ نَوْرًا ثَابِتًا»؛

- نور آن بر همه عالم می‌تابد (نه سرزمین خاصی): «تَغْشَى الْبِلَادَ مَشَارِقًا وَ مَغَارِبًا»؛

- این آفتاب نور خود را بدون هیچ طمع و چشمداشتی به مال و مقامی می‌بخشد: «لَا تَبْغِي

مَنْفَعَةً وَ لَا جَاهًا»؛



- هر کس و در هر کجا که باشد می‌تواند از آن بهره‌مند شود: «من حیثُ التفتُ رأیته»؛ از این رو در هدیه کردن نور و روشنی خود تفاوتی میان نزدیکان (آشنایان) و بیگانگان قائل نمی‌شود؛

- این نور و روشنی، ذاتی است و از جایی به او اعطا یا تحمیل نشده است؛ به همین دلیل کسی نمی‌تواند این صفت را از او بگیرد یا به آن بیفزاید: «فلیسَ یرفعهُ شیءٌ و لا یضعُ»؛

- این آفتاب علاوه بر نورافشانی در روز، شب‌هنگام نیز تبدیل به ماه می‌شود و همچون بدر، غبار تیرگی شب را از پیش روی انسانها و کاروانیان می‌زداید: «یا شمسَ الزَّمانِ و بدره»؛

- آفتاب متنبی، دارای شعور و خرد است به همین خاطر لیاقت خطاب را یافته است: «یا شمسَ الزَّمان»؛

- آفتاب متنبی از آفتاب متعارف آسمان از هر لحاظ برتر است و در صورت طلوع، آفتاب آسمان در محاق فرو می‌رود و حتی آفتابهای دیگر (ملوک) در قبال عظمت آن همانند ستاره‌های کم‌سو و بی‌فروغ (سُها و فراقِد) هستند: «یَفْعُ الشَّمْسُ» و «الشَّمْسُ مِنْ حُسَادِهِ» و «فَلِیسَ لشمسٍ مِزْأَتٌ إِنْأَرَهُ»؛

- اگر آفتاب آسمان نوری دارد، آن را از آفتاب متنبی اقتباس کرده است: «تکسِبُ الشَّمْسُ مِنْکَ التَّوَرَ طَالِعَةً»؛

- این آفتاب که متنبی، ممدوح واقعی یا آرمانی خود را به آن تشبیه کرده است، خود می‌تواند نماد و رمزی برای معانی بلندی همچون: «جود و بخشش، هدایت و ارشادگری، شهرت و اصالت خانوادگی، نافذ بودن اندیشه و تدبیرگری، فتح و ظفر بر دشمنان عرب، گذشت و تسامح نسبت به خطاکاران، چاره‌جویی برای رفع حاجات و مشکلات مردم» و از این قبیل باشد.

اسلوب بیان: همانطور که ملاحظه می‌شود، متنبی آفتاب‌صفت بودن ممدوح مورد نظر خویش را به طرق مختلف بیان داشته است:

- گاه به طریق تشبیه تفضیلی یا تشبیه مقلوب مُضمَر مثل: «الشَّمْسُ مِنْ حُسَادِهِ» و «یَفْضَحُ الشَّمْسُ» و «تکسِبُ الشَّمْسُ مِنْکَ التَّوَرَ»؛

- گاه به روش استعاری مثل: «یا شَمْسَ الزَّمانِ وَ بَدْرَهُ» و «لا تجاوزها شمس»؛

- نکته دیگر آن که متنبی، بیشتر مقاصد مدحی خود را در قالب جمله‌های اسمیه که دلالت بر ثبوت و استمرار می‌کنند، بیان کرده است و این از ویژگیهای مهم جمله‌های مدحی است.



- یکی از فواید کاربرد استعاره در کلام برجسته‌سازی معنی و ادعای دخول مشبه در جنس مشبه‌به است و این روش بیانی، اتّصاد و پیوند بیان مشبه و مشبه‌به را به اوج می‌رساند.

- تصاویر بیانی یادشده از هرگونه تراحم تصویری کاملاً پیراسته‌اند و واژگان این تصاویر، هم از وضوح درونی و معنایی برخوردارند و هم از استحکام و انسجام برونی.
- دمیدن روح حیات و شعور در پدیده‌های بی‌جان (شمس) از دیگر ویژگی‌های تصویری این ابیات است. تا آنجا که آفتاب (شمس) را آن چنان شخصیت می‌بخشد که آن را شایسته خطاب می‌داند: (یا شمس الزمان!)

- فضای مداخل، فضایی حماسی است و طنین این حماسه را در بافت کلام و نوع کلمات احساس می‌کنیم؛ همچون: «ثاقب» «شَمْسُ الزَّمان» «مشارقاً و مغارباً» و «فَوْقَ عَمَلِ الشَّمْسِ» و «لاتجاورها» و «تغشی».

- از خصوصیات دیگر ابیات مزبور آن است که از نوعی مبالغه مطبوع و ادیبانه برخوردارند و نه اغراق آمیز.

در نهایت، به نظر می‌رسد کمتر شاعری در تاریخ عرب توانسته است ضمن پیروی از شیوه‌های قدیم و متعارف عرب در مدح چنین تصاویر زیبا و چندلایه‌ای را بیافریند.

۱۱. تصویر دریا (بحر) در مداخل متنبی و تحلیل بیانی آن

یکی دیگر از نمادهای مهم و پر استعمال مداخل متنبی، «بحر» یا دریاست؛ (البته گاهی سحاب را نیز مشمول صفات بحر می‌داند). ابتدا چند بیت محدود را فقط از باب نمونه ذیلاً یاد می‌شود و آن گاه به صورت بسیار مختصر نکات بلاغی و بیانی آنها مورد توجه قرار می‌گیرد:

كَالْبَحْرِ يَقْدِرُ لِلْقَرِيبِ جَوَاهِرًا جُودًا وَ يَبْعَثُ لِلْبَعِيدِ سَحَابًا

ترجمه: او (ممدوح) چون دریاست، برای آنان که نزدیک دریایند از روی جود و کرم گوهر را پرت می‌کند (می‌بخشد) و برای آنان که از آن دورند ابرهای احسان خود را می‌فرستد.

بَحْرٌ عَجَائِبُهُ لَمْ يُبْقِ فِي سَمَرٍ وَ لِعَجَائِبِ بَحْرِ بَعْدَهَا عَجَبًا

ترجمه: او به لحاظ سخاوت شجاعت و فضیلت، شگفتی‌آفرین است؛ تا جایی که شگفتیهای دریا و قصه‌هایی که قصه‌پردازان بازگو می‌کنند به اندازه شگفتیهای وی نیست.

وَ مَنْ كُنْتَ بَحْرًا لَهُ يَا عَلِيُّ لَمْ يَقْبَلِ الدُّرَّ إِلَّا كِبَارًا



ترجمه: ای علی! (سیف‌الدوله) اگر تو دریا و امید هرکس باشی به بخششهای اندک
خشنود نخواهد بود (تو گوهران درشت می‌بخشی).

فيا بحرِ البحورِ و لأورى
و یا مَلِکَ الملوک و لأحاشی

ترجمه: ای ابوالعشائر! تو دریای دریاهایی و شاه شاهانی و من با صدای بلند و بدون
پرده‌پوشی و کتمان این حقیقت را فریاد می‌زنم.

و لیس کبجرِ الماءِ یشتقُ فعره
الی حیثُ یفنی الماعحوتُ و یفدعُ

ترجمه: او (سیف‌الدوله) همانند دریاهای معمولی نیست که ماهیها بتوانند به کنه آن
برسند؛ بلکه دریایی بی‌پایان و بی‌انتهاست.

أجرُ یضُرُّ المَعْتَفِینَ و طَعْمُهُ
زُعاقُ کبجرِ لایضُرُّ و یَنفَعُ

ترجمه: او همانند دریایی که آدم را غرق کند و زیان رساند و با این وصف مزه آن شور
و غیر قابل شرب هم باشد، نیست؛ بلکه آن‌گونه دریایی است که تشنگان را سود می‌رساند و
زیان نرساند.

یُضَرُّ عن یَمینکَ کلُّ بحرٍ
و عمّا لم تُلقه ما ألقا

ترجمه: هیچ دریایی در جود و بخشش هم‌اورد تو نیست و بخششهای تو بسیار فراتر و
بیشتر از کثرت آب دریاست.

هوالبحرُ عُصُ فیهِ اذا کان ساکناً
علی الدَّرِّ و اَحَذَرَهُ اذا کان مُزیداً

ترجمه: او دریایی است که هم سود رساند و هم نفع، هرکس مؤدبانه از او چیزی بخواهد،
به جود و احسان وی ظفر خواهد یافت و اگر زمانی که او عصبانی است نزد او آید خود را
در معرض هلاک قرار داده است؛ چون آب دریا وقتی که ساکن است، می‌توان در آن گوهر
شکار کرد و اگر به جوش و خروش آید و کف بالا آورد، باید از آن حذر کرد.

و اذا هتَزَّ لَئدی کان بحراً
و اذا هتَزَّ لَئدی کان فصلاً

ترجمه: هرگاه برای بخشش به جنبش درآید، چون دریاست و هر وقت برای نبرد به
خروش آید، چون نیزه برآست.

لِلشَّمْسِ فیهِ و لِلرِّیاحِ و لِلسَّحابِ
و لِلبَحارِ و لِلأَسودِ شمائلُ

ترجمه: در او (ممدوح) هم روشنی آفتاب و منفعت آن، هم بخشش ابرها و دریاها و هم
پایداری و قدرت شیران و هم نیروی باده‌ها در زنده کردن طبیعت را می‌بیند (شمول نفع و
شتاب در بخشش).

همانطور که ملاحظه شد، از جمله کلمات مهم و پرکاربرد و نمادین در تصویرسازیهای
هنرمندانه منتجبی واژه «بحر» یا دریاست؛ البته تشبیه نمودن ممدوح (در بخشش) به دریا، در



نزد شاعران عرب از دیرباز امری رایج بوده است، منتبئی این نوع تصویرسازیها، غالباً بی‌روح، بسیط یک‌بعدی، ایستا و تقلیدی بوده است (که فعلاً مجال مقایسه نیست) ولی تصویرسازی منتبئی از دریا، از عمق، طراوت و انگیزش و توفندگی خاصی برخوردار است و احتمالاً این واژه برای وی همانند «آفتاب» جنبه نمادین و رمزی داشته و بر معانی و صفات انسانی متعددی دلالت می‌کند از جمله:

- بخشش و کرمش فراگیر و عام است؛ زیرا، به نزدیکان گوهر می‌بخشد: «يَقْذِفُ لِلْقَرِيبِ جواهرًا» و به افراد دور دست، ابر رحمت‌خیز می‌فرستد: «يَبْعَثُ لِلْبَعِيدِ سَحَابًا».
- سودبخشی آن همیشگی است و این نکته را با «فعل مضارع» که بی‌انگیزه است استمرار است بیان می‌کند: «يَقْذِفُ وَ يَبْعَثُ».

- دریای منتبئی از نظر عظمت و اعجاب، بی‌نظیر است و حتی در قصه‌ها و داستانها نیز نظیری برای آن نمی‌توان یافت: «لم تبق في سَمَرٍ»: این دریا (انسانی آرمانی) غیر از دریای (ممدوحان) شاعران دیگر است.

- این ممدوح دریایش برخلاف سایر ممدوحان گوهرهای درشت و ارزشمند اعطا می‌کند؛ نه کم‌ارزش و کوچک: «لم يقل الدرّ الاّ كبارا».

- اصولاً سرآمد همه کریمان است و سرور همه پادشاهان؛ زیرا همه دریاها به وی ختم می‌شوند: «بحر البحور و ملك الملوك».

- این دریا (ممدوح) بی‌کرانه و ژرفای آن، ناپیدا و غیرقابل تحدید است: «لا يَشْتَقُ قَرَّةً».

- صفت برجسته دیگر این نماد بیانی آن است که طعم آن شور مضر نیست (بخشش وی توأم با منت، تحقیر و طمع جبران نیست): «لا يَضْرُ و يَنْفَعُ».

- وصف شگفت دیگر آن این است که اهل نبرد و جنگ نیز هست و در صحنه کارزار چون صاعقه بر دل دشمن می‌زند: «للوعى كان نَصْلاً».

- علاوه بر آن در نورافشانی، چون آفتاب، در بارش رحمت، چون ابر باران‌خیز و در حیات‌بخشی، چون نسیم بهاری و در صحنه نبرد، همچون شیر دلیر است. در ضمن منتبئی تصاویر یادشده را در قالب تشبیه مجمل مرسل (کالبحر) و تشبیه بلیغ: «هو البحرُ كت بحرًا» و استعاره مصرحه: «الدرّ» و نیز «بحر البحور» بیان کرده است و در نهایت، اینکه تمام ابیات سرشار از تشبیهات و استعاره‌های بکر و زیبایی‌اند؛ این تعابیر خیالی، به منظور تأکید معنی به صورت جمله‌های اسمیه به کار رفته‌اند و در عین حال با نوعی از طباق نیز مزین گشته‌اند؛ همانند: «يَضْرُ و يَنْفَعُ»، «غُصُ فيه واحدره» و «قريب و بعيد»: همچنین منتبئی اسلوب تشبیهی خویش را برای تأکید بیشتر، با استفهام انکاری زینت داده است: «أَبْحَرُ؟» و از همه مهمتر،





روح حماسی و پهلوانی نیز بر این مدایح حاکم است؛ مانند «اهتر، وخی، نصلّا، اُسود و احذر» که کلماتی هستند با طنین شور و حماسه. در پایان یادآوری این نکته لازم است که، مطالبی که در سطور یادشده گفته شد تنها گوشه‌ای اندک از خلاقیت و تصویرسازی هنرمندانه و دل‌انگیز متن‌بندی است.

۱۲. نتیجه‌گیری

- خیال، جان، روح و عنصر بنیادی شعر و هرگونه تصویرپردازی هنری و آفرینش شاعرانه است.

- تصاویر حاصل از پدیده‌های بیرونی در ذهن را خیال می‌گویند.

- مهمترین مضامین خیال در شعر پاره‌ای از شاعران کهن عرب عبارتند از:

- خطرات ذهنی و تخیل تصاویر ذهنی.

- متناوب بودن این تصاویر از نظر ماندگاری یا ناپایدار بودن آنها در ذهن.

- این تصاویر ذهنی (که خیالش نامیده‌اند) به وسیله حواس پنجگانه، از عالم بیرون، انتزاع

می‌شوند ولی به مراتب از عالم واقع وسیعتر و دل‌انگیزترند.

- این تصاویر گاه در عالم بیداری و گاه در عالم خواب شاعر ظهور و تجلی می‌کنند.

- خیال (تصاویر شاعرانه) گاه موجب مسرت و شادمانی هنرمند است و گاه موجب حزن

و اندوه وی.

- خیال گاهی به مفهوم تداعی خاطرات و تجارب شاعر در زندگی شخصی اوست.

- خیال و تصاویر خیالی، همیشه با زمینه‌های عاطفی و حالت‌های انفعالی همچون حالت غم

یا شادی، حالت غرور و پیروزی یا ناکامی و شکست در راه اهداف، همراه و همزاد است؛

- این قوه وساحت، به مراتب از عالم طبیعت و واقعی، حقیقی‌تر، واقعی‌تر و دل‌انگیزتر

است.

- مهمترین بستر و عرصه کاربرد و عنصر خیال، علم بیان و مباحث خاص آن، چون

تشبیه و مجاز، استعاره و کنایه است؛ البته استعاره اوج پختگی و کمال کلام هنری شاعر

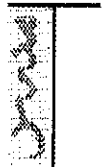
است؛ زیرا این فن به بازآفرینی جهان واژگان و معانی و طبیعت اقدام می‌کند و جهانی

می‌سازد و نقشی می‌زند به مراتب واضح‌تر، برجسته‌تر، دل‌انگیزتر، پویاتر و برتر از دنیای

واقعی.

متن‌بندی در خلق انواع صور بیان و تصاویر شاعرانه و به ویژه اقسام تشبیهات، استعاره‌ها،

مجازها و کنایه‌ها، خلاق و متبکر است.



- بسیاری از تصاویر شاعرانه متنبی، جنبه نمادین و رمزآمیز دارند.
 - تأمل در تصویرپردازی متنبی به خصوص در دو نماد یادشده، گامی است مهم برای اثبات خلاقیت بی‌نظیر و جایگاه بلند او در ادب عرب و حتی ادب جهان.

۱۳. منابع

- [۱] ابن منظور، *لسان‌العرب*، قم، نشر ادب الحوزه، بی‌تا، ج ۱۱، ماده خیل.
 [۲] عصفور، جابر، *الصُّورُ الفنیة فی التراث النَّقدی و البلاغی*، بیروت، المركز الثقافي، ص ۱۵.
 [۳] شفیعی کدکنی، محمدرضا، *صورخیال در شعر فارسی*، تهران، نشر آگاه، ۱۳۶۶، ص ۸.
 [۴] زمخشری، ابوالقاسم، محمودبن عمر، *اساس البلاغه*، قاهره، ۱۹۲۲، ماده خیال.
 [۵] ابن زهیر، کعب، *دیوان*، تحقیق حنا نصرالحق، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۴ م، ص ۹۹.
 [۶] حسن البناء، عزالدین الطیف و الخیال فی الشعر العربی القديم، بی‌تا، صص ۳۷، ۴۱ و ۸۰.
 [۷] البستانی، فؤاد افرام، *المجانى الحديثه*، بیروت، المطبعة الكاثولیکه، بی‌تا، ج ۱، ص ۶۸.
 [۸] التبریزی، الخطیب، شرح *دیوان ابی‌تمام*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۴ م، ج ۲، ص ۲۹۲.
 [۹] علوم مقدم، معانی و بیان، قم، چ مهر، ۱۳۷۶، ص ۸۵.
 [۱۰] شمیسا، سیروس، بیان، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۷۰، صص ۲۶، ۱۴۱ و ۱۴۴.
 [۱۱] الهاشمی، سید احمد، *جواهر البلاغه*، قم، مکتب الاعلامی، ۱۳۷۰، ص ۲۴۵ و ۲۴۷.
 [۱۲] کزازی، میر جلال‌الدین، بیان، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۰، ص ۳۰.
 [۱۳] عسکری، ابوهلال، *الصناعتین*، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت، داراحیاء الکتب العربیة، ۱۹۵۲ م، ج ۱، ص ۲۴۳.
 [۱۴] ابن اثیر، ضیاء‌الدین، *المثل السائر فی ادب الکاتب و الشاعر*، قاهره، دارالنَهضة، بی‌تا، ج ۲، صص ۱۲۲ و ۱۲۳.
 [۱۵] هاوکس، ترنس، *استعاره*، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۷، ص ۲۴، ۲۷، ۸۲ و ۹۵.
 [۱۶] فاضلی، محمود، *دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة*، مشهد، انتشارات دانشگاه مشهد، ۱۳۷۶، ص ۱۷۸، ۱۵۰ و ۱۹۰.